افوّض امری الی اللّه ان اللّه بصیر بالعباد

للّه الحمد والاحسان که درین آوان سعادت اقتران نسخهٔ پر فوائد مسمی

انشاء عجیب

دوباره بصحت و حواشی تازه در سنه ۱۳۱۱ هجری در بیت السلطنت لکهنو

بمطبعهٔ حسنی مالک حسن رضوی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایشهای بی‌منتهی و ستایشهای لاانتها مر خالقی را رواست که رایت الاهی آفرینش
از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت و ثنای وافر و حمد متوافر صانعی را
سزاست که آیت بنیای خلقت از تحت الثری تا فوق سماء بهجی که شاید نگار هشت
فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیر اعظم از آسمان حکمت او ذره کنگره
قصر کبریای جلالش رفیع تر از آنست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید فضای
کبریائش وسیع تر از آنست که طائر عقول در هوای آن تواند پرید و صفات عظمت از
وصمت بدایت معراست و عظمت صفاتش از منقصت نهایت منزه و مبرا
ابیات جهان پادشاها خدائی تراست ÷ ازل تا ابد پادشائی تراست
توئی اول و آخر جمله چیز ÷ نه آغاز داری نه انجام نیز ÷ ز تو خیره عقل و اتش بنا ÷ تصور
بکار تو گم کرده راه ÷ درود نامحدود و صلوة غیر معدود نثار روضه منوره سرور
کونین و کعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعت غرا و تنقیه از دقائق

تا مرعی نگذاشت و تحیه زاکیه و ادعیه وافیه تحفه جناب فیضمآب سلطان عرب و عجم
برگزیده آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرا
بجز به ترتیب پسندیده نگماشت لیکن خاتم فقر را نگینه از دو ملک درویشی را
خزینه از وی از همه خلق بیش دانسته فقر را فخر خویش دانسته صلی الله علیه
و علی آله و اصحابه و سلم اما بعد از این بر رای انور و خاطر ضیا گستر دانایان خسرو در
و عالی رایان هنرپرور مخفی و مستتر نماند که بنده احقر و ذره افقر محمد جعفر ولد شیخ
محمد فاضل که بتالیف این صحیفه رنگین و تصنیف این رساله لطافت آگین پرداخت
از ساکنان قصبه بجنور است و قصبه مذکور محالیست از اعمال سرکار لکهنو متعلق
بهشت خطه ایست دلپذیر و مکانیست بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان آگاه
صاف و مصفا و باطنش بسان ظاهر دولتمندان والا جاه آراسته و خوشنما
صبحش چون بیاض چهره سهی قدان راحت افزا و مرغوب و شامش مانند سواد
دیده ماه جبینان دلکشا و خوب قامت محبوبان دلکش محسود طوبی و عارض معشوقان
مهوشش حسرت ید بیضا و ذهن دبیران عالی رایش بر عطارد سبقت نموده است
شجاعان ثابت پایش از بهرام گوی پردلی ربوده و دل دردمندانش از غایت
استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیایش از نهایت ملایمت مانند
ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگرچه در آبادی شهرت حدود که حلب واقع شده
اما بمقتضای اقل جبال الارض طور و انه لاعظم عند الله
قدرا و منزلا بحضرت صمدیت قدرش افزونست و منزلتش از احاطه فهم
بیرون دلیل و حجتش آن است که بسیاری از واصلان حق و مقبولان داور

مطلق در سواد نقش مسوده اند خصوصاً ازین که بنده خدا آگاهان قدسی صفات قدوهٔ شهیدان صفا
کرامات زینت محفل جنان بهار روضهٔ رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار بسیمای عظمت
را رخشنده قمر حضرت ملک عمر آنکه چون صدیق اکبر آوازهٔ صدق و صفایش در گنبد نیلگون
پیچیده و مانند حضرت فاروق طنطنهٔ عدل و مجاهداتش از قاف تا قاف رسیده و بعنوان حیا عثمان
گوی حیا و آزرم از عالم ربوده و بسان حیدر کرار طریق سخاوت و کرم پیموده خاک آستانش
قبلهٔ حاجات است و سدهٔ فیض نشانش کعبهٔ مرادات شاخ دوحهٔ جلالش سر بسدرة المنتهی کشیده
و بیخ شجرهٔ کمالش بتحت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکرامتش معترف
و مقر اند و غنی و فقیر بتقبیل عتبهٔ گردون مرتبه اش معزز و مفتخر فی صفوف ملایک بآستان
بوسی و ممتاز و فلک الافلاک برای طواف روضهٔ منوره اش در اهتزاز جای الا خود در بمقام
ولیست بر اختیار نموده اشعار عمر کز تیغ او معمورهٔ هند * باسلام اندر آمد تا لب سند *
زهی غازی که کرد از تیغ خونخوار * بقدرت بت پرستان را نگونسار * کند حلقش سرای
کفر غارت * بتابد پنجهٔ دیو شرارت * پناه آمد درش دنیا و دین را * رواج از خنجرش تاج
نگین را * فلک یک گوشه از ایوان قدرش * زمین یک گل ز شادروان صدرش * از آنجا
که ثنا و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازهٔ وهم و خیال است و زبان بیان
در صفت و ستائش آن سر گروه شهدای ولایت گویا لال لاجرم این شکسته
بال مبادرت در مقال از ادب بعید انگاشته سبب تالیف این نسخهٔ لطیف بمعرض عرض
می آرد که چون سعادت طراز محمد نواز که با این فقیر قادری رابطهٔ برادری میدارد و بنا ساز
دهر و بازی سپهر از قصبهٔ سوهیه محال قانونگوئی خود جدا شده در وطن مالوفهٔ مولف رسیده
سخنانه مجموعهٔ تلطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت ورزیده خواهش

نموده لیکن انشائی که در خور درس او باشد بر فور دست بهم نداده این مستهام مکتوباتی که در
سالف ایام از طرف خود و بعض دولتمندان عالی مقام برادران ستوده فرجام جمعی از بزرگان
عزیزان رقام نموده بود و هر احد از تکلف صنعتی خالی نیست فراهم آورده به ترتیب آن
با ستصواب حقائق و معارف آگاه قدوه درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم مهین را در سه نوع
مرقوم ساخت **نوع اول** در مکاتبات **نوع دوم** در مراسلات **نوع سوم** در
رقعات **نوع اول** در مکاتبات **مکاتبه اول** بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة
العارفین مقبول حضرت خداوند شاه غلام نقشبند از طرف محمد و شیخ محمد خرم مشتمل بر تلازم یار
تحریر یافت آفتاب بهر آئینه آن ریب معرفت ایقان زینت ولی طریقت و عرفان
کتاب خداوند ادانی خانمه باب مسلمانی خاصه درگاه احدیت مقبول جناب صمدیت واقف علم
و ملکوت داننده اسرار لاهوت آنکه چرخ اطلس مقابل گلیمش کرانش بی اعتبار است و کسوت
زرنگار شمس پیش جبه عظمتش بمقدار جامه سیالوس بود نجیم بلکسب کمال او چون کتان
از ماه پاره گردیده و ختاس خیانت اساس تحسین مجاهده اش چون خفاش از خورشید
در ظلمت ناکامی خزیده بر مفارق معتقدان ابیخ الاعتقاد روشن و تابنده باد
عقیدت سمات آرزوی خدمت لامع البرکت که در عرصه قرطاس نمیگنجد معروض
در آرد که این عقیده کیش از ان پیش در حلقه آبا و اباد و در میدان فتوت و قصد خادم
مروت محمد خان که از روی ظاهر بر تن زیبا از سر بیان و تشنیع دارد و در باطن خود یاد
حق هیچ اینچ می انگارد میگذرانید ناگاه از مدت شش ماه شوق الهی در نهانخانه باطن
این عقیدت مند ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از سر سفینه دل را گرفته
لاجاجا خانه خان را از متاع محبت خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه گوشه

مفروری شده به بندگی خداوند حقیقی که به هر کسی از هم است ... هر چند مردم لقب
از هیچ وجه شست مقرر نیست زبان ملامت دراز کرده اما بمقتضای وقت
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه از بن غم ندارد و بلکه ازین جهت که روز ناکامی
نامرادی شب معراج مردان واقع شده کسالهٔ این جهان را بخیال خود بهتر از جمعیت
و آرام می پندارد آری آنها که لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درهم و دینار را کمتر از پشیزی
شمرده اند و از اغذیهٔ لطیف درگذشته بنان جوین قناعت کرده و همچنین از پوشیدن زربفت
و بافته رو تافته و جامهٔ ... از سلک کمخاب کم ندانسته اند بیت در حرم صدر جنت پا
سنت نهد * هر که او از باغ عزلت نیم بوئی یافته * قبلهٔ آمال و امانی سلامت مراد این نامراد
از ارسال این رساله نیاز آنست که اگر بتوجه خاص کریمانه این قلیل البضاعت احقر ساعت
در خلوت با سعادت بار بخشند از سر قدم ساخته بخدمت فیض موهبت بشتابد آنچه بدین مثال
گذشته و میگذرد و تحریر مراست فی آیه که مفصل بخدمت آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید
بیت گر بیابم محرم تازه چو گل * خار خار غم ز دل بیرون کنم * پیراهن ولایت که بقد ...
کسوت سکندری دارا ابهت تا زمان نفخ صور تا یوم القیامت بقامت با کرامت زیبنده باد ملکا
و هم بخدمت آذین بند شهرستان سخندانی گره گشای عقد معانی میر ملتانی از طرف مخدوم
اکرم مشتمل بر ارقام بالا دعای تحریر یافت خالق ذو الجلال و صانع بی کمال که مکه معظمه را بکعبه شرف
زیب بخشیده و مدینهٔ طیبه را باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانید مصر مسرت و شهر بهجت بنیاد
مجمع حسنات سراج محفل صفوت صفا فارس مضمار فطانت و ذکا سهیل یمن دولت
بازار سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ ارتضا شیرازه بند نسخهٔ انبساط سلسله جنبان بزم
رونق پذیر دارا و ... اختتام جام اخلاص محمد اکرام دعای صافی از رنگ ریب ...

که انوار استجابت از ابتدای آن پیدا و سلامی مبرا از شائبه ریا و نیرنگ که آثار اجابت از آغاز
آن هویدا باشند تحفهٔ محفل نشیمن منزل نموده مکشوف قلب که رشک آیینهٔ حلب است بسی گرداند که آرزوی
مواصلت لازم البشریت مجدیست که بتحریر درآید و اشتیاق صحبت فیض البرکت نه بمثابه ایست که زبان
آن کشاید بیت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت * فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت * علاوه
اینهمه فراق ناگفتنی از عدم یادآوری آن طوطی هند سخنور چه نویسد که درین مدت گاهی بتشریف مکاتبات
دل هندوستان بجز نسیم فرستادن مهجور خوشوقت و مسرور نگردید صبح و شام ازین فکر که آیا چه تقصیر ازین
خوان اخلاص صورت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی وقوع پیوست چون موم در گریهٔ غم میگدازد و
ازین اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریانشین کلبهٔ بیریا بوجود آمده که در بدل آن چنین
ملاطفت افتاد چون شمع در فانوس الم میسوزد بیت ما را چو روزگار فراموش کرده * آیا شکایت
از تو کنیم یا ز روزگار * برخلاف گذشته ازان مشکل حسن فرزانگی توقع آنست که اگر خطائی
معلوم شده باشد از راه عطا عفو فرمایند نه اینکه بخاطر آورده از التفات دوستانه محروم سازند
از [illegible] منزل محمودی [illegible] بتسطیر مراسلات محبت آیات رو مخصوصان که مانند کهربا زرد
رشک لعل بدخشان سازند دوستانه اعتضادا دربنولا از وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض والا رسید که پیالگان
و شهر اهل برهمنان [illegible] و مقصود آباد لعل نام بتی از سنگ تراشیده و از سیاه و باتفاق جمعی از متعدد
[illegible] قرار داده می پرستند و بهر روز مردم بسیار از دور و نزدیک از ترک و تاجیک هجوم مثل آورده
ضلالت میسازند ازانجا که نسبت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بترویج دین اسلام و دفع آیین کفر
[illegible] مصروف و [illegible] اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان ایران توران خواه در روس خراسان [illegible]
حادث شود تا آن واسطهٔ کفر و بطلان بکلی مندفع نگردد پای همت والا از رکاب عزیمت آنست بیرون [illegible]
حکم جهانمطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزادهٔ عالی نسب بهار روی گلستان دولت مستقیم شاهزاده محمد

آنگروه خذلان پژوه را بسنه ارسانند بیت مرد و در اشکنند و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده
مقر گنند که جمعی کثیر از مسلمانان روشن ضمیر بعبادت مهیمن متعال و طاعت ایزد ذوالجلال مشغول
باشند اما از ان باب که فطانت و ذکای آن عجمی نژاد که با وجود قیام اشتمال ایشان بسوانح بکار فوج شایق
عالم و عالمیان دادن این مقدمه را از انواح موقت داخل افراد سوانح نکرده تا آنکه از طرف یکی بمسامع
مجامع سید مقرب حضرت خاقانی میرزا یار علی بیگ بارها فرمودند که ایشان بانکه میرزا الا بیو برادر
ملا و بنارسی معامله متعاقه موثر عتاب شد و از غضب سلطانی تغییر شده فی الواقع جای عتاب است
آینده انسب آنست که هر مقدمه که رو دهد بعنوان عرض و طرق شایسته بر وقت داخل افراد سوانح
کرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره بمعرض عرض آرند تا ماه نخشب در چاه نخشب بیت العناکب
ذوالمنان چهره جمعیت آن شگوفه ریاض ملیت چون بدر سپهر رخشان باد مکاتبه
سوم مشتمل بر تلازم ثوابت سیار از طرف محمد مراد تحریر یافت مبدع جمیع ممکنات که عقل عشره
چون فلک تسعه در فضای وسیع قدرت او سرگردان است آن مهر سپهر شرافت را اوج برافت
قطب عرش سخنوری خیر دانش پرور نخل پیرای ریاض سعادت سر دفتر گلچین حدیقه خلق محمد
میان مسجد را از کسوف آفات ایمن و از خسوف بلیات جهان پناه ارادت سلسله حصن حصین ادب
سلامیکه سبوحیان چرخ اطلس آفرین خوان شده دعای که کروبیان فلک الافلاک بستایند به محفل قدس
نمود روشن رای قمر ضیا میسازد از انوقتیکه بهرام زمانه فیما بین تیغ مهاجرت کشیده عقرب ایام میان
یکدیگر نیش مفارقت خاطر انیس گردش چرخ ارجمند بی آب شدت اضطراب است و نه سیاره سپهر گردان
و تن لاغر چون هلال انگشت نما گردیده و در ناتوانی اظهر من الشمس گشته حاصل که اگر شمه از درد فراق سخن سنجد
واگر برجی از الم جدائی برکرسی تقریر نشاند صورت نه بندد بیت نتوان بقلم نوشت شد قمت اگر
تیر فلک شود دبیر هم * از حضرت گرداننده دوران مستدعی آنست که اسعد سعادت را

سمور رها زد تا ثور حرمان را اگرچه چون جوزا دو سر داشته باشد از میان بردارد و زحل نحوست
را هرچند مانند سماک رامح باشد سرطان از زیر پا درآرد و امید که تا بنات النعش مهاجرت هم
پروین مواصلت مبدل گردد و دوری صوری از راس و ذنب منقطع شود و بآفتاب پای آوری
کلبهٔ احزان این سُهای گمنام را منور گردانند و الانتظار شنیده شد که در شهر رجب میلاد
کتخدای غرهٔ ناصیهٔ سعادتمندی ستارهٔ آسمان بخت بلندی مخدوم زاده مشتری سیر
مقرر گشته باستماع این نوید جهان جهان امید ثریا وار عقد جمعیت در دست یافت و سهیل
در یمن خاطر تافت آفرینندهٔ زهره و مشتری جبین آن این سعدین اکبر را هوا خواهان عقیدت اندوز
برای آن صباح و مسا دست دعا تا فرقدان افراشته دارند در ایام سعود و کسب دولت
صورت پذیر ساخته موجب شادی و فرخندگی گرداناد اگرچه بهر را استماع این خبر فرحت اثر میخواست
که خود را بخدمت رساند اما چون معلوم نیست که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته لهذا متوقف شده
بر قوم خامه نیاز میگردد که بتاریخ معهود زود ازین پی آگهی دهند تا در آن ایام سعادت فرجام
رسیده یوسف دل ما که از جور اخوان زمان در چاه غم ناکامیست بملاقات سایر آورده عزیز مصر
مسرت گرداند و بالفعل از عدم رسیدن فقیر حمل بر تقاعد و تقصیر نفرمایند خالق قوس قزح
تیر آرزو خدام سهم مرام مقارن اراد مکاتبهٔ چهارم بخدمت برگزیدهٔ بارگاه صمد میان
گل محمد مشتمل بلوازم گلزار تحریر یافت نخلبند حقیقی حدیقهٔ آمال و امانی آن بهار بوستان معانی
گل گلزار سخندانی سرو جویبار اهلیت صلصل شاخسار آدمیت را بقطرات مطرات
عنایت بینهایت شگفته و ریان داراد و بعد دسته دسته شوق و چمن چمن اشتیاق
که سوسن زبان از بیان آن ماند از بار سربسته و بانسبت گشودن ضمیر
گلشن نظیر مینماید گلدستهٔ گلبن وداد یعنی رقیمهٔ مسرت شمیمه که سواد [illegible]

عطر بیزی مینمود و بیاضش مانند چهرهٔ گلرویان دل آویزی میکرد و دیده منتظر مانند نرگس از چشم انتظار
گشاده بود و از غایت نگرانی چون عندلیب از فراق گل خار خار در جگر داشت بدست شمال
جلوه دار که پیک صبا از تیز رفتاری او شد مسارعت چهره ورود افروخت مطالعهٔ
آن دماغ دوستان یکرنگ طراوت تازه گرفت و گلستان خاطر محبان صمیم القلب
گل گل شگفت آنچه از احداث باغچه متصل باغ ثمرهٔ شجرهٔ اقبال و نامدار
هر زا گلزاری و طلب داشتن بعض نهال مثل کیله و اناناس و شفتالو و انگور زرد
و امثال آن قلمی بود چنین طلب حسب طلب در ایجاب لازمهٔ سعی و تلاش بکار
برده از هر اینکه در ینجا باغی چنانچه باید نیست بناء علیه بدست نیامده لیکن همراه گلقند
رفتن گلابی باغبان جانب مستقر الخلافت اکبرآباد میشود دو نهال سرو و سهی نوباوه
سیب بهی دیگر آنچه آن سرمایهٔ مروت و بهی از بن رهی طلب داشته اند از باغ خواجه
و لاله نهال چند طلبیده ابلاغ داشته خواهد شد بالفعل آنمجموعهٔ حسنات نهالها ترت اب
گلهای زقسم چنبه و نوارا از قصبه باڑی طلبیده بنشانند از رهگذر عدم فرستادن نهالها چو
سنبل پیچ و تاب نخواهند خورد و از دست بیرایه تخم یکرنگی در زمین دل میکارد عنایت
بخاطر نخواهند آورد و اگر چه بیخ اخلاص فیمابین آنقدر استحکام یافته که از صرصر
متزلزل نتواند شد اما بر مزید احتیاط بقلم آمد و دستیها مقتضی است که همین نمط نکهت
رقائم عنبر شمائم که خسته خاطر افراق را بمنزلهٔ دوا و بینوایان بادیهٔ اخلاص را مایهٔ صد برگ و نوا تواند
معطر و سبز دارند ریاض عمر و دولت همیشه در بهار و از خزان آفت دوران بر کنار باد
بیت تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید سبز بادا چمن عمر تو از آب بقا مکاتبه
پنجم بخدمت سیادت و نقابت پناه میر محمد شاه مشتمل بر طلب از هم اسپ

تحریر یافت تا رخش مهر در میدان نیلگون سپهر بمهمیز قضا در تک و تاز است و سمند ماه بجولانگاه
چرخ کبود بتازیانهٔ قدر در اهتزاز از توسن جمعیت و آرام رام آن شهسوار خنگ مروت
سند خیل ارباب فتوت اختر منیر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت نقاوهٔ دودمان مجد و
علا زبدهٔ خاندان عز و اعتلا باد از آنجا که اظهار جوشش و خروش باطن محبت مواطن شیوه
مترسمان ورزگار است مخلصان بیریا را از بن وتیره عار لاجرم عنان ادهم قلم را یکبارگی از آن
وادی معطوف داشته بشاه راه مدعا جولان میدهد که در نیولا از زبان حسن خان سوداگر ساکن
پهلواری ظاهر شد که عمر خان سوداگر چند راس اسب از قسم کجهی تحفه پیش خواجه مشکی نا
سهرکار نواب الاجناب آورده از انجمله اسپی سنجاب مشاهده افتاد که ابلق ایام چنان فرس خوش
گاهی ندیده و گوش زمانه تازی نژاد بدان خوبی و جمال از زبان عربی و لسان ترکی امثال آن
در تیز رفتاری باد پائی است دوردو و در تندی چالاکی تیز رو و تیر از شست خسرو گوی عرق
این بیت در وصف آن گفته بیت بصد طوفان نمیگردد سمش غرق * بدریا میچ برد و هوا
فی الجمله خواجهٔ مذکور نظر بر بیش قیمتی العراقی نسب جرات بخریداری نکرده مردمان انگیز
نتوانستند گرفت سوداگر مسطور بی آنکه اسپ توسه از نظر اقبال و عهد الیمنز لت بوالصفا
سلمه الله لقا بگذراند جانب گهوراگهات رفته از انجا که دیوان صاحب قبله عاشق اسپ خوب اند
از ان وقتیکه تعریف آن شنیده اند مضطرب اند که اگر برابر طلا و نقره قیمت آن میشد میگیرد
و نظر باینکه آن زبده بشریت غایت در اسپ شناسی بهره دارند فرمودند که ایشان نزد
سوداگر مسطور رفته اسپ را ببینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده اطلاع دهند
که زر فرستاده آید و از راه عنایات و صد روپیه و یک اسپ ابرش مصحوب خدمتگار
خدمتگار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورده ملا ذا یکراس اسپ مخلص انیند

مطلوب است و استماع رفته که در محلی که آن ملازم میباشد ایسی سرنگ یا بوجانه افغانیست
روپیه قیمت آن مشخص مشده تحقیق نمود اگر بهای مناسب برنگارند زر بمردم فرستاده
زیاده بهرچه نویسد فضول است مکاتبه ششم بخدمت دوست ممتاز یار
مشتمل بر ملازم ترنم و سازسازنده بزم قضا و قدر که بنغمه کاف و نون چندین
زمزمه گوناگون برآورده مجلس نشاطان مخترع آئین سخنوری و مبتدع قانون نکته پروری
سر دفتر دقیقه سنجان هنرپرور ازمیان محمد نواز را بعنایت بینهایت آراسته دارد بعد
بیکران شوق بی پایان که اگر این اسالیبها باداء آن مترنم شود هنوز صدا از آن بر
ازان رباب جدون نداده باشد پرده کشای چهره مقصود میگردد که برای ترنم پیرای خرد
ظاهر و هویدا که دوستدار همیشه با آواز تار و سرود عشاق وار مشتاق میباشد از آن
هنگامه که سهرون کلیان مطربان ساکن قصبه سرنی بکر حسب قسمت از همراهان
یکرنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نمودند عیشی و طربی دست بهم نداده
تفرقه که از جدا شدن اینها بر بساط نشاط افتاد چه گوید و چه نویسد از تصور نی سازی
آنها نای انبساطی برد و از یاد خنجری نوازی شان خنجر غم بر سینه میخورد و بهر حال
بارنگین و نهایت خرد آگین بودند که دارای جهان در علم موسیقی امثال اینها
بر روی زمین نیافریده چون از مغنیان این سرزمین هیچ کس موافق
مرضی پیدا نمی شود شنیده شد که بلال نامی مزمار نواز که بتار و سرود مهارت
تمام دارد و بزیر و بم زهره را برقص سماع در می آرد و در سارنگ میباشد و در سابق ایام
پیش آن سرمایه صحبت آرام ٹوری رام قاصدا با مبلغی راه خرج و یک جامه استاد طلب
او فرستاده شده بود از نا اتفاقی راه برگشته آمد و الحال که مخاطره طرق برطرف شد قاصد

میر سید الملک که آن باریک بین معنا و جوهر سنج لمه رسانیده او را از آنجا که انصوب نمائید و
یک طلب بر خویش اسلوب اگر بمنگی فهم خرید و ابلاغ و ار بزرگی ذهن شوق تصویر مکان
هنفتم در خدمت سیادت و رفعت پناه فطنت و نجابت دستگاه زبده قبیله سخا
سخن سنج شناس میر محمد عباس الظرف محمد قاسم مشتمل بر تلازم طلوع سطور گشت بیت
جان من بی رخ تو فاخته وار ٭ سالها شد که میکند کوکو ٭ تمنای لقای
آن صاحب جمل شاخسار دانش پژوهی عندلیب بوستان دلائل شکوهی ثنا
دین و دول پسندیده حضرت عز و جل نه بدرجه ایست که حمامه خامه در هوای این
بال و پر گشاید یا طوطی زبان در بیان آن زبان آوری نماید بیت از شرح شوق
در پر روح الامین افتد ٭ اگر غم نامه هجر تو بربندم ببال ٭ کو طالعی که بر سپهر السعادت
که چون عنقا ناپدید است کبوتر وار بر بام مشاهده پرواز کند کجا بختی که بمساعدت آن شرف
که مانند سیمرغ از چشم نهانست چون مرغ دست آموز در دست آید بیت هما اوج سعادت
ما افتد ٭ اگر ترا گذری در مقام ما افتد ٭ از انجا که این دولت عظمی بزور و زر متعذر است و
شوق آن بقلم و زبان متعسر ناگزیر حصول آن بفضل خداوندی و دریافت آن بضمیر
خردمندی حواله نموده بمطلب میپردازد که در سالگذشته شیخ یسین نامی چند دست
کوهستان مورنگ آباد درین سرزمین آورده بود و تیمارداری بی انصافی میرزا کافی
منیر بحری اینجا داد و از هنگام بانگ خروس تا زرد شدن آفتاب طریق ظلم و بیداد
می سپارد و بر در پنجه حکومت چون شاهین چنگل تعدی دراز کرده همه طیور را بی قیمت
از گنجشک و صعوه گرفت و هر چند درین باده بمشار الیه گفته شد ولیکن چون دماغش از باده
غفلت و غرور مشحون است هیچ بخاطر نیاورده از آن باز نیامد بقول آنکه بیت

دیگر بدشمنان ونده چو آوازهٔ رسم بد بشنوند احدی از سوداگران و صیادان آن بوم درین
دیار نرسیده و مرغان کوهی از قسم باشه و بشیره که خرد ترین جانوران شکاریست نیز کسی نیاورده
از انجاکه رغبت دوستدار بجلوهٔ شکاری بسیارست لهذا امسال نام میر شکار خود را
برای خرید جانوران بجانب اجمیر فرستاده طرفه آنکه امسال بازار آن قصبه نیز از بعدی
فوجداران ملک ویران است غیر از زاغ و زغن چیزی بدیدن در آن مکان ندیده بی نیل مقصود
برگشته آمد هنگام مراجعت دو شارک گویا از معظم آباد خریده بطریق تحفه پیش خیر اندیش
آورده و حال آنکه از بهم رسیدن این قسم طائر انشراحی بخاطر هواخواه وا نگشت آری
بیت نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ٭ نخواهد خاطرش جز نکهت گل ٭ دوستی از
شنیده شد که میر شکاری از ساکنان قصبهٔ یوسف آباد عرف چتر یا کوٹ دو دست جرهٔ کوهی
که از تیزپروازی کلنگ و سرخاب را چون تیهو و دراج میربایند بلکه هیچ مرغ آبی و طائر خشکی
از پیش نمیگذارند بجهت مرزا یادگار بخشی وقائع نگار آن سرکار تیار کرده مرزای
مشار الیه بسبب آنکه درین روزها از خدمت انجا معزول شده تعیینات صوبهٔ مالوه گردیده
مشتری آن نگشته لهذا متوقع میگردد که آن کبک کوه دانش و آگاهی در اتسلی ساخته
روانهٔ این نواحی نمایند انشاء الله العزیز بعد رسیدن اینجا سوای قیمت جانوران چیزی
بطریق انعام نیز باو داده خواهد شد ترقب که تا رفع حجاب دوری بدستیاری هدهد صبا
یعنی قاصد تیز پا خیریت احوال خیر مآل بگوش مخلصان یکتا که قمری صفت طوق اخلاص در
گردن جان دارند میرسانیده باشند که دل اتحاد منزل که از غایت نگرانی و انتظار چون
برخود میپیچید طاؤس وار برقص انبساط در آرند کلاه جمعیت وشادمانی بر تارک سامی پوینده یاد
مکاتبهٔ هشتم بخدمت معدن اشفاق شیخ عبد الرزاق مشتمل بر تلازم فیصله

بیت آورد صبا نامه مشکین رقمت ** شد مژده جان تازه ز شرح قلمت ** مکاتبه مسرت
عنوان و مراسله عشرت نشان معه دو تهان پارچه کتان پرتو حصول افگنده چهره دوستان را
که از درد جدائی آن معدن نیکی و نیکرائی چون سر شرف زرد بود دلبسان گل معصفر سرخ
مرقوم بود که محمد ابدال مقدم موضع کرنال ملتجی بر آنست که چک ائمه موضع مذکور بدستور
سابق حواله او باشد ملاذا فقیر گفته سامی امقدم دانسته انچه ایجاب بود بالراس و العین
اما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم مذکور آن چک ابقرار بالمناصفه کشتکار کرده
شالی و شاباخ و امثال آن هرچه پیدا شده قماش زر کار خود ساخت و یکدانه بری [?]
و هنگام تقاضا از زر دروئی گاهی عذر سرخی ژاله و گاهی آفت خشکی حواله نموده
در خرمن اعتبار خود زده و برای اینمقدمه که طلبیده میشود بخود می آید و نه گماشته
میفرستد چون حقیقت عذر و دغای اینجو فروش گندم نما بواقعی معلوم شد لاچار چک
مرقومه را بقرار مبلغ دو صد روپیه بشیخ مونگیری که حق جوار بر دوستدار دارد تا حال از
هم اینان خیر سگال هرگز درم و دینار با او سپرده بقدر خردله تفاوت نکرده حواله نموده و برای
مزید احتیاط تمسک مالضامنی سکهداس صراف نویسانیده گرفت ازین بگذر باز حواله آن دغا
نمیتوان نمود لیکن چون آن ملاذ در باره او نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آینده
غفلت از گوش هوش بر آورده دست دغل از بغل نه بر آرد چک بگر [?] حواله او کرده شود
بشرطیکه بقید بخشکی مزروعات بدون مواجهه کسان مخلص هر ره بحصه [?] نمیداند و از جنس عدس
و شنگ و غیر آن هرچه پیدا شود نصف سالم برساند و از هر بار بهمان نوع سلوک کرده باج
متصرف شود هیچ و کساله [?] خواهد افتاد و مقدار دانه ازین در گذر نخواهد شد این همه اسباب
باد گفت هرچه [illegible] آرد [illegible]

شیخ فتح محمد معتبر بلازم گنجینه تحریر یافت خداوندی که تاج محبت و اخلاص بر مفارق
بندگان خاص نهاده شب تاریک آنها را بنور عشق روشن تر از شب قدر
لیلة البرات گردانیده برادر بجان برابر سعادت اثر نادر الدهر هو شمشیر بیان
آب گوهر صداقت راسخ روی دارین دارا و قصه غصه مهاجرت و دلایی
دردانگیز مفارقت هر چند که از مکنون دل پیش بر می آید کم بر روی تقریر می در آید
نغمه سرایان چنگ موانست گفته اند بیت در تنگنای حرف نیاید بیان شوق
زانسو که حرف و لفظ حکایات دیگریست ** ناگزیر این دل سوخته لب از دم بی پایان
دوخته بر این میرسد که از زبان اعزی غلام نبی ظاهر شد که آن برادر بتوفیق خداوند
اکبر دوست از ارتکاب نهی منکر که طریقه ضلالت کیشان ابتر است باز داشته بامر
معروف پرداخته اند و خانه دل را از قماش لهو و لعب خالی ساخته باستماع این مژده جان
از اصناف نشاط و شادمانی در دست اد الله تعالی جمیع مسلمانان را بر حکم شرع اطهر موفق
دارد و عزیز من حالا که بر صراط مستقیم و جاده قویم پا نهاده اند آنجانان جهد بکار برند که
بطاعت و عبادت الهی اسیر شوند و یکدم سوای حضرت صمدیت خرج نگردد بیت غافل
احتیاط نفس یکنفس مباش ** شاید همین نفس نفس واپسین بود ** و هر چند در اثنای طلب
مقام یاس دم نماید بمقتضای لا تقنطوا من رحمة الله نومیدی که کفر محض است در حریم
خاطر راه نباید داد بیت چو یعقوبم اگر دیده گرد سفید ** نبرم زدیدار یوسف امید
آری سالک را درین راه اغلب حال قبض و بسط طاری میباشد پس در حالت قبض نظر
بر فیض حق باید داشت بیت چو گردد کارها مشکل مشو از لطف حق نا امید ** که قربان
اسمعیل بهر امتحان باشد ** و همچنین سالکان طریقت گفته اند که طالب صادق را ضرور است

که بذکر نفی و اثبات ساحت خاطر را از خار ماسوی الله پرداز و واز خود بینی که بسیار
زور آوران بالادست از زبردست گردانید پاک و مصفا سازد تا اجمال تجلی
در حریم قدس رسانید آفتاب عنایت کبریائی بر کلبه احزان و نباید بهجت بکن بیرون دل
ماسوا را بیابان زمان سرخدار امکان تنبیه بهم بخدمت معدن نیکی و نیکنامی
مخزن عطوفت و دوستکامی ملاذ بی مثل مشفق بی بدل شیخ محمد ... سلمه
ملازم شطرنج تحریر یافت بلبیت از چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا می طلبد دیده ترا میخواهد از دست برد فراق چه نویسم صبر و شکیبائی
را که متاع خانه دل بود بیکبارگی غارت ساخته و این بی نوا را از انبساط انبساط
انزعاج کرده در شطرنج انداخته شقه علی الاطلاق گردانیده مهره فراق شکند تا
بعد رخ مجموعه دوستان نکند و بفیل بند غم فرزین بندی شاه منصوبه
را شکست ندهد ماٴمول که تا حصول مقصود این نمودی بود که عبارت از دیدار
نضارت کثیرت قنوت وجود است ابواب مکاتبات مسرت آیات مفتوح دارند که
المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این مسکین خواهد شد استظهار اماثل
محمد شهباز پیاده سبیل غریبی و نامراد و سوار توسن است بازی و ... دست
در هر مجالس که قیام داشته یار شاطر مانده نه بار خاطر از انجا که پادشاه حقیقی تقدس و تعالی
قامت باکرامت انخلعت ... ردا و نیضر سا زیبا گردانید یقین که در بازه ...
بیکار نوعی چه و مهر با مبذول خواهد شد که پریشانی احوال بجمعیت کامرانی مبدل
باعث ممنونی مخلصان صمیم گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصه فلک با نجم بسیط زمین ...
مجلس عیش آن مقدسه انجمن دی مروت بعنایات ... از صدمات منصوبه ...

محجوبین و معتقدین باد **مکاتبهٔ یازدهم** مشتمل بر تلازم برشگال تحفه یا بهار
کیفیت امانی و آمال آن مجموعهٔ فضل و کمال برگزیدهٔ حضرت ذو... اورسیان دلاوریا
حضرت باری سرسبز و بارآور باد بعد ادعیه وافره و تحیات متکاثره
واضح و لائح گردانیده می آید از ان ساعت که حجاب دوری و نقاب مهجوری
درمیان آمده اشک چون سیلاب در جوش است و دل مانند رعد در خروش شرار
فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان می‌ریزد بیت
رفتی و در فراق تو چشم ز گریه گشت ** چون ابر نوبهار سیاه و سفید و سرخ ** از انجا
که بعد ازین تاب درد تنهائی و طاقت الم جدائی نیست رجای واثق از ان دوست صادق
آن است که بر وفق وعده زودتر مراجعت نمایند تا احوال بیتابی چنانچه بقلم آمده بچشم خود ببینند
بیت گهی ابر تر و گاهی تشنج گونه گه باران ** بیا و در چشم من بنگر هوای برشگالی را
دیگر مخفی نماند که درینولا صلاح سرمایهٔ تقوی و صلاح میان محمد صلاح بران مقرر شده که
متصل دروازه مسجدی باید ساخت و فاتحهٔ کتاب اخلاص میان فتح محمد را که باب استغنا
هوا و هوس فرو نشانده چون قطرهٔ نیسان در صدف عزلت جا گزیده اند تکلیف باید داد که در
گوشه استقامت گزینند باید که آن سرمایهٔ صدق و یقین این مراتب را باشارالیه ظاهر ساخته
همراه بیارند **مکاتبهٔ دوازدهم** بخدمت فاتحهٔ کتاب اخلاص خاتمهٔ
باب اختصاص بیاض جریدهٔ فطانت و خرد سرائی میان شیخ ثنائی
مشتمل بر تلازم کتب تحفه بریافت صحاف کتب خانهٔ آفرینش که بحکمت بالغه
اول نامهٔ عشق ترتیب داده به ترکیب نسخهٔ عالم پرداخت و دل آدم خاکی در شکنجه
در کشیده رشک آئینهٔ سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع انوار الهیت

و مخزن اسرار قابلیت نور حدیقهٔ کامگاری نور حدقهٔ نامداری زبدهٔ ارباب اعطاف و خلاصهٔ

اصحاب الطاف غواص قاموس دانائی و عیار دانش بینائی رالشید زره صحبت توانا

مجلد دارا و بعد از جهان جهان شوق که مختصری از آن مطول در میزان تقریر آوردن نسنجد و بس

از عالم عالم اشتیاق که مجملی از آن در دفتر تحریر نگنجد بر رای گزیده و عقل پسندیده مخفی و

پوشیده نماند که نفحات بوستان خلت و وفاق بعد از دیری بمشام مشتاق رسید و

کمال برادر سکندر نامهٔ آن نزهة الارواح که تحفة الاصحاب و روضة الاحباب به از آن

رسانیده خارستان خاطر را چون باغ ارم بهارستان گردانید و عندلیب باطن را مانند گل

خندان انواع شگفتگی و نشاط بخشید مصرع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

در باب خرید نسخهٔ احیای علوم مرقوم بود بهار دانش و آگاهی سلامت اگرچه پیش صحافان

بلدهٔ لکهنو دو سه جلد این نسخه هست اما از ینجهت که غلط و بدخط واقع شده خرید نکرده شد

اینکه درین ایام رفتن خیرخواه همراه بحر الحقائق و کنز الدقائق حضرت حیوسلمه الله تعالی

جانب رشک بهشت شاه جهان آباد اتفاق افتد و در انجا عبد الحکیم نام صحافی که

زیرنه سپهر کتب هفت اقلیم در خانهٔ او توان یافت از آشنایان فقیرست انشاء الله العزیز

بعد وصول بدان مقام دلپذیر نسخهٔ مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گلدستهٔ محافل و در

مجالس باشد معرفت او خریده در خدمت آن مصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت تیکه

پیوسته همبرین منوال تا حصول مواصلت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی از

سحاب شاه نامهای مرغوب و الارقیمهای مفرح القلوب سرسبز و شاداب دارند زیاده

چه تصدیعه دهد بعنایت حافظ حقیقی سایهٔ همای همایون سینی دولت

افزون روز بروز باد سکاتبهٔ سیزدهم محرم سنه اسنه

عطوفت آگین شیخ محمد امین عامل فیروزآباد مشتمل بر تلازم جواهر تحریر یافت باز از فضاحت
و بلاغت از جواهر سخن آن مروارید درج نکته پروری و لعل معدن معنی طرازی نقش
خاتم سهروزری نقش نگین فیروزی تیز و نیز رونق با دار در دها جرت و شدت
چه بر طراز دکه ازین غم دل چون ماهی در شست بیقراری گرفتار است و رخ
مانند شاخ خزان دیده پژمرده و زار بیت بر سرم هجر تو همان کرده
که کند اره بر سر شانه ازانجا که مقدمه شوق بقید تحریر آوردن رشته را
در سوراخ سوزن کشیدنست ناگزیر این مراتب بادراک طبع دراک حواله نموده
بر ضمیر آیینه نظیر واضح و لائح مینماید که مکاتبه مسرت التیام بعد تمادی ایام مصحوب
مولی رام وارد گشته چهره مهجوران را که بسان کهربا زرد بود مانند عقیق احمر جان
گردانید بحق خداوندی که به هیچ وجهی موصوفست که اگر سر نقطش را دانه در شاهوار و یاقوت
روح خواهم روا است و سر سطرش را سلک لولوی آبدار یا بکهراج سر رشته جان انجا
آنچه از ارادهٔ تنبیه و اخراج زمیندار فیروزآباد که از بدگوهری پا از بساط اطاعت
فرا ترک گذاشته شیطنت و گمرهی را شعار خود ساخته در پی گوناگون حیله و فساد
میباشد و انکه نظر بر تمرد او صلاح خواجه زمرد نیز بر این است نگارش پذیر خامه
رنگین نگار شده بود مهربانا رای این عقیدت انتما بحکم آنکه سنگ در نظر جوهریان
نیز زرد بیش دانش دور اندیش قدری ندارد اما چون فقیر درهمین سر زمین
خود را کافر کرده و لآلی احوال این حوالی را بارها بالماس امتحان سفته تا گرم
حرفی چند بتحریر می درآرد که با این جمعیت قلیل با آن فیل لیل که بسیاری از مخاذیل
رفیق او بند در آویختن مصلحت نیست باعتماد سپاه این نواح که هیچ از حکام پیشین

از ره فقت اینها فلاح نبرده باند صلاح مجاز نه بستن نه و اگر خواهد اراده بساعی یار اعوا
مذکور تنبیه آنمقهور قرار گرفته پس حقی از سادات باره که هر یکی در محاربت بهمن تن است
مانند نازنینان بلوچ رین ندان طلبید رفیق خود سازند بارفاقت این قسم بدلان و همراهی ابن
پیر دلان غنیم لئیم را هر چند که چون پیل مست بمیدان در آید بتوان دندان شکست و کفره فجره
اگر چه بیشتر از مور و ملخ باشند ناتوان تر از مور و ملخ توان شمرد و بدون آن عزم استیصال
او خیال محال است که بخاطر رسید وسوداء دور از کار است که در باطن شریف متمکن
گردیده شیشه را بسنگ زدن و مشت را بسندان زدن کار ذی عقل نیست اگر اخلاص
گفته باشند که درین زمیندار پرگنه باڑی با من یاری دارد وقت کار لازمه مددگاری
بظهور خواهد رسانید نقش بر غلط افتاد چرا که آن مکار اگرچه بحسب گفتار رو کرد از خود درا
راستی آراسته بنماید اما آخر حال از نیام بطون خنجر دغا و سنگین دغل از نعل می
از حیله و فریب و طریق این معنی بناید سپرد بلکه سرا و جهرا او را عدو خود باید شمرد و دو
تسبیح سلیمانی و یک تعویذ سنگ یشم مرصع که طلبیده بودند مصحوب ... بکهتری ابلاغ
یافته زیاده نیاز است و بس مکاتبه چهاردهم بستوده آثار سعادت
دثار برگزیده حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بر تلازم درم و دینار
تحریر یافت عزیز من اگر رای درست داری دست از درم بر داری و روی بد
آری و استغنا را شعار خود ساخته از مال هرچه باشد بپاش و بخاکساری نامرادی
پرداخته در پی سامان عاقبت باش آنها که در دام دنیا و عزت گرفتار اند
نمی ارزند بلکه بشامت حرص ثروت و طلب جاه چون پیل سیاه رو سیاه اند

بیت

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر * بی عقل مرد آنکه بران مبتلا شود * و همین اندیشه
هنرمندان کهپیر و دانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم داشته و سیم این ابنا
برابر نیم دانگ نمی شمارند و اشرفی و روپیه را مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حب مثقال
زر را بقدر حبه در دل راه نمی دهند و درهم را بمثال درم سنگ وزنی نمی نهند دشمن آن
بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نکرده و کدام راز سربمهر که برایشان نکشوده بیت
ای دل طلب مال ز آثار دنی ست * افزایش مال مایه کبر و منی است * از کثرت مال
نیازی نشود * مردی که ز مال بی نیاز ست غنی ست مکاتبه پانزدهم بخدمت
فیض منقبت صاحبزاده والاجاه میان رحمت الله در تلازم پان صاحب مهربان
فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری و انکسار معروض میدارد
که ورود نامه والا باعث سرخروی این بی برگ و نوا گردید در باب پاندان نقره
که امر شده بود صاحب زرگران اینجا ازینجهت که برای بعضی مقدمات با هم تراش
و خراش دارند بحضور رفته اند بنابران لعل چند نبیره پابی رام زرگر ساکن
خیرنگر را که بیچون ذوالجلال او را در هنر خود دستگاهی کمال بخشیده طلبیده فرما
نموده که پاندان خوش اسلوب که مرغوب طبایع و قلوب باشد زود ساخته
بسازد متعاقب که تیار می شود بخدمت والی برکت ابلاغ میدارد زیاده
چه عرض نماید مکاتبه شانزدهم بخدمت خدام
والامقام شیخ محمد ناصر مشتمل بر تلازم عناصر تحریر یافت الله
تعالی ذات شریف و عنصر لطیف مشفق مهربان مکرم عمیم
الامتنان را از باد حوادث دوران در دائره حفظ و امان دارد

رقیمهٔ سامی و صحیفهٔ گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکساران بمقصد از
گردید آنچه در باب آمدن بخدمت مندبلی ریا اشعار رفته بود از فرمان پذیری امر را
سعادت دانسته میخواست که روانهٔ خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم
گرما که آتش از حرارتش وام میگیرد مانع آمده انشاء الله اوائل هنگام باران که
فی الجمله برودت هوا میشود بملازمت کیمیا خاصیت بهره اندوز خواهد شد بیت ایام
بسر کو بتو پویان پویان * عشاق صفت وصل تو جویان جویان * تا مولید ثلاثه از اربع
عناصر ترکیب پذیر است وجود فائض الجود آن یکتای دو کون فیاض جهانیان باد
مکاتبه بمقصد بخدمت اعزی شیخ محمد شمس مشتمل بر تلازم حواس خمسه تحریر
یافت عزیز دلها سراپا خوبیها سلامت بعد از اشتیاق محبت آیات که زبان قلم
از بیان آن عاجز است مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید نسبت که خبر فرحت اثر سامعه
افروز مخلصان حلقه بگوش نشده و ذائقه دوستان یکدل بچاشنی یاد آوری حلاوت
نیافته بر خلاف گذشته چشم از آن قرهٔ باصره فتوت آنکه تا لامسه آرزوی مواصلت سرا
بمحبت دست یابد شامهٔ دوستی و دماغ یکجهتی را به نسیم رقائم عنبر شمائم معطر و معنبر
دارند مکاتبه بمقصد بعین فرزانگی جبهه یگانگی سعید انام
شیخ ابوتراب ساکن بلگرام مشتمل بر تلازم تیر و کمان تحریر یافت فارس
میدان یکتائی عندلیب شاخسار دانائی جدول صحیفهٔ مردمی مرکز دائرهٔ همه
همواره از کشاکش چرخ کج خرام در حلقهٔ حمایت ملک العلام بوده هم آغوش شاهد مرام
باشند بعد از دعوات فراوان و تحیات بی پایان مبرهن و عیان نموده می آید که از شدت
مهجوری دل چون احوال پیکان خوردگان بی سپر در دوری گزیده و

از نوائب تیر ان بن ما نشد چه نشینان را بضعف و لاغر کشیده اری هرکسی سفید و
خالص مرا از ناوک فراق همین نوع خدنگ غم بر سینه میخورد اما عجب که با وجود
انجموعه خیر و کمال خبرسگال الکه شهر یار از قوس باطن پرتاب کرده در راه اخلاص باشت
چندان از گوشه خاطر فراموش کرده اند گو یا پای شناور میان نیست وحال آنکه رباب فتوت باهم که
طریق محبت بسپارند ترکش جایز نمیدارند از انجاکه رشته حیات انسان کج تاه نااستوار
واقع شده و بسبب گردش آن فاق ملاقات آنها کم در قبضه اتفاق می فتد معهذا اگر بسبیل
رسائل مسدود باشد قیاس نماید که خاطر مهرگزینان را از بند غم و الم خطور ریا روی برخلاف
گذشته ترقب آنست که بنگارش نگین نامها که بنصف الملاقات موصوفست عیش بخشش دستار
وفاکیش باشند دیگر احوال اینجوا از زبان سعادت باب محمد داراب بید خواهد شد تا دل
هدف تیر مژگان کمان ابرو بانسب سوفار مراد در شست ایشان و زه مقصود در دست آن
فطانت اندیشان با دمکاتبه نورد هم بخدمت منبع عطوفت عمیم شیخ محمد ابراهیم
بر تلازم سیاق قادر علی الاطلاق که صبا به عشا و روزنامچه اشراق
از خامه حکمت و دفتر بی پایان موجودات رقمی است از قلم قدرت وان نابج مناهج
اخلاق سالک مسالک اشفاق نسخه جامع انشا پرداز منتخب مجموعه املا
باقی اعمال حسنات تتمه افعال صالحات محاسب حساب نفس الامری محاسبه
فروغ پیشانی کاملیت روشنائی چهره قابلیت را آنکه کمال بلاغتش از تهیه فهم بیرون
و اندازه فصاحتش از میزان اندیشه افزون متانت عبارتش کلام فقها سلطان العلم
البدلی حسن خطش خوشنویسان حال و استقبال را دستور العملی همواره از خسوف آفات جهان
در امان داشته کلام بخش مطالب دوستان از اداره و طلعت کثیر المنفعت بدرجه ایست

که اگر عرض ارتفاع دریا کاغذ و دوات شود برخی از آن حالت به تحریر درآید آری
ورق انتخاب از خلیدن خارج است و سررشته این باب از فهرست تقریر فارغ
محاسبان گیتی از ضبط این اعداد لفرسنگها دور اند و محرران عالم بدریا
سیاق و سیاقش معترف بعجز و قصور ناگزیر بجد عای مافی الضمیر می پردازد که
بموجب اسناد حضور لامع النور در وجه یومیه افادت و افاضت دستگاه فاضل
العصر کامل الدهر شیخ ابو المعالی در پرگنه پالی مقرر است چنانچه در دستور العمل
عمال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پرگنه مذکور بگفته غرض گویان که از عمل
دستور واقف نیند و معاش مردم دیگر قرق کرده میخواهد که بدین وسیله حساب
ایذا و اضرار مردم گردد چون استقامت سلف خصوصاً بودن مومی الیه دران
آواره جا بلکه در تمامی آن اضلاع موجب اسب و نشان برکت است و جا نشست
چنین هیچ دیگر ایزاد کرده باید رسانید نه اینکه بیاز یافت آن اراده باید نمود و بنا بر منشور
بدفعات به این باب بکروری گفته فرستاد که حاصل اعمال این سنه ندامت است که شاید از
اعمال مذکوره برگردیده متعرض احوال غربا نشود و اصلا بخاطر نمی آورد لهذا التصدیعه
میدهد که آن گوشواره جریده کاردانی این مراتب اکه از اصل و فرع آن خوب مطلع اند
مفصل در خدمت وزارت و عوالیم نسبت عرض کرده پروانه عدم مزاحمت حاصل
نمایند که بخاطر جمع خرج باحتیاج خود نموده بدعا گوئی دولت ابد اتصال اشتغال ورزد
مقتضی الشست که تا انطوا طومار دوری الطفا نایره مهجوری طریق ابلاغ صحائف مسلوک دارند
تا بوصول الخواطر مرد مخلصان یکرنگ از سر نو التقا یافته بانواع نضارت و مسرت گرو غم و الم
مانند کاغذ از طبلق لهاجی مهجران [illegible] تا دائره فلک در حرکت و بسیط زمین

در سلک نسبت صفحهٔ خاطر بجایزه نشاط ثبت باد مکاتبه لسبتم بخدمت ملا
یعنی شاد آرام ۱۲
مهربان شیخ محمد احسان مشتمل بر صنعت ایراد حروف تهجی که هر حرف
سبیل تجنیس آمده بیت دور از تو سراسیمه تر از دود چراغم * بی بزم تو خون میچکید
از چشم ایاغم * الف قامت این گوشه گزین تنها از بار الم جدائی آن تاب مهر چندی
ثاقب سپهر بلند مانند حلقهٔ جیم خمیده و حالت این ره نورد بادیهٔ آشنائی از شدت
هجران آن جمعیت بخش سراسیمه خاطران چون زلف خوبان پریشان گردید جگر از بس
داغ که از هر بن مو خون می تراود چون مرغ نیم بسمل در تپش و اضطراب است و دل
در دکه آه سرد و رخ زرد بران دال است شب و روز در التهاب و چشم باشک
گوهر اشک پرداخته و جان متاع صبر و شکیب را بیرون انداخته غرض
که شدت مفارقت و الم مهاجرت که کار این زار بی تسکین را بدم و السین سانده
مفصل بتحریر و تقریر نمی در آید بیت قلم بر داشتم از ناصبوری * که شرح این دل پرخون
نویسم * ولی زین قصهٔ دلسوز و جانکاه * قلم لرزید گفتا چون نویسم * جامع المتفرقین
زود تر لطیفه انگیزد که حجاب مباعدت از میان برخیزد و شرف ملاقات اشرف دست د
دهد و این همه شدت و کلفت برطرف شود بیت چو چنگ از هر رگ من نغمهٔ عشرت فراخیزد
اگر بخت افگند سر رشتهٔ وصل تو در چنگم * بالفعل از آن صدر نشین اهلیت تر صد است که
بکیمیای یاد آوری صاد وجود این بی ریا زر گردد بیت لطف تو چو کیمیاست من بنده چو
مس * هر مس که بکیمیا رسد زر گردد * اعتضاد من از زبان اخوی محمد طاهر
ظاهر شد که شیخ محمد و غیره مدعیان دو دستار به محمد امان و شیخ برخوردار یک چیزی
داده بران آورده بودند که گواهی دروغ داده حق خیر سگال پایمال نمایند آن

نافع الخلق و جامع الخلق مانع آمده آری سوای ذات سپهر آن نشود ملاذ مردم در این شهر
کیست که بعین عنایت و عین غور کشت زار آرب مخلصان شاداب دارد فاعل حقیقی
عمر دولت آن عنقای قاف مردمی و مروت بدجای اعتکاف گزینان گوشه نامرادی
بیفزاید ملاذا هنوز آن متخاصمان میخواهند که مردم دیگر را فریفته زر ساخته بگواهی کذب و کلام
دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عمیم آنست که چنانچه سابق از منع و زجر آن مفاخر اندیشان
آن جماعه دست ازین منصوبه پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقه باطل
بگذارند زیرا که واویلا یا ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد بیشتر چه نویسد سعادت
یار و چشم بخت بیدار باد

نوع دوم در مراسلات مراسله اول

مشتمل بر ترک الف وصول مکتوب مرغوب ... بهجت ... و خصوصیت مجموعه خلعت
و فتوت شیخ رحمت موجب بهجت و مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت سعود
... فرخنده رو محمد مهر و لصبیه عمو خود که مرقوم قلم عنبرین رقم نموده بودند در خور نوشته
قبول کرد و منجم طلبیده پرسیده شد سلخ شهر ذیحجه روز سعید و میمون گفت بر طبق
نبوی و سنت مصطفوی بروز مرقومه نسبت مقرر کنند مراسله دوم مشعر
ترک با تحریر یافت صراف خزینه ازل خازن گنجینه لم یزل نقود نفیس عشرت و شادمانی
و اجناس نوادر کامرانی در کارگاه آن مجموعه شرایف انسانی جامع کمالات روحانی
وحید دهر یگانه عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا داراد شوق دیدار فرخنده آثار را
نهایتی و آرزوی لقای فرحت افزا را غایتی نیست بیت شمار شوق ندانسته ام
که تا چند است جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است ایزد متعال زود دیدها میسر آرد
ملاذا دران ایام که این استهام در لکهنو رفته از السنه عوام مسموع گردید که رفعت و عوالی منزلت

شیخ شرف الدین بخدمت امینی و فوجداری چکله گوژه و دیگر متعلقه تیول وکلای سرکار
عالی متعالی مقرر شده و از بس اینکه افواه عوام را اعتماد نشاید گر دامیدگاه اخوان شیخ
الله بخشیمند نام غلام خود را جهت تحقیق آن در خدمت حقائق و معارف آگاه افادت
پناه میان نور الله که عالی منزلت را در خدمت ایشان اعتقاد تمام است فرستادند
قلمی نمود که آنچه شنیده میشود مقرون بصدق است از آن هنگام تا این وقت که دو ماه
لیل و نهار در انتظار اثری از آن مقدمه ظاهر نگشت از آنجا که مردم وزارت و عهدهٔ
دستگاه شیخ سعد الله صاحب اکثر طرف آنها آمد و رفت دارند توقع که آن سر حلقه
عالی رایان یکی از آشنایان خود را امر قوم نمایند که کیفیت رفعت دستگاه شیخ
شرف الدین تحقیق کرده مندرج سازند زیاده چه نویسد مراسله سوم شهر
تا از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر آن برگزیدهٔ انفس
و آفاق عنوان صحیفهٔ وفا و وفاق سالک سبیل معانی هادی طریق خدا دانی
ملاذ و اثق محمد صادق روز افزون باد شرح شوق آرزومندی دیدار فرخی آثار
که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد مکشوف
خاطر خطیر گردانیده می آید دران هنگام که آن سرمایهٔ فضل و کمال برای
دیدن محبان وفادار آمده کلبهٔ احزان این سخیف را بنور جمال شریف منور نمودند
این ره نورد بادیهٔ اخلاص میان آن قدوهٔ دانایان معنی طراز عهدی شده بود که
اوائل هنگام بهار که فراش باد صبا بساط زمین را الفرش زمردین بیاراید
و مشاطهٔ روزگار شاهدان چمن نورسان گلشن را بحلهٔ سبز بیاراید بعزم سیر اول
بکلبهٔ این داعی بالخیر رسید بعد از آن سو که صلاح محبان یکرنگ بود باشد

معطوف خواهد شد لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الاتحاد داد برطبق فواید
قرار داد مهیا شده جویان راه آن ضمیر آگاه اند مامول که زود بقدوم تشاهد لزوم مسرور
اگر دانند ویاران جانی را از نگرانی وارهانند وازاده مخلصان همدم بران مقرر شده
که بعد آمدن آن معدن اشفاق دل قدوه درویشان آفاق شاه عبدالرزاق بحرا
که بنا بر رای صاف دل شناسا از شغل این قریب ارابی هوا آشنا کناره گرفته در موضع بانسا
حق و یاد صانع مطلق مشغول اند باید دید وگل فیض از آن گلشن ایقان باید چید
بعد از آن اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود جانب قصبه سلون روانه شده مرشد کامل
هادی آگاه دل زبده عارفان حال وسلف شاه اشرف را سلمه الله تعالی دیده
کونین حاصل کرده شود و اسلام هم استکشی چهارم به برادر ستوده صفات
سرمایه جان ودل محمد عاقل مشتمل ترک تاخیر یافت برادر عزیز والاقدر
محرم اسرار حقیقت واقف غوامض طریقت بهرچه شاید محظوظ واز آنچه نباید محفوظ
باشند بعد از مراتب شوق که مافوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده باشد که آن
برادر فرخنده فرجام در آن هنگام که این نمودی بود در خلوت نشسته بودند
خود از مهمان بسته بود در قصبه بجنور آمده بودند ولی آنکه باین جانب آگاهی
ونداده باز راهی شده اند از شنیدنی بسیار تاسف روی نمود زیرا که صحبت
همراز وملاقات همدمان دمساز مخل ومانع خلوت نیست چنانچه گفته اند
خلوت از اغیار باید نی زیار * پوستین بهر دی آمد نی بهار * بهر حال بعد ازین
هرگاه بیاید فقیر را در حالیکه باشد اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور
بعیت بهار عمر ملاقات دوستدار است * چه خطر بود خضر از عمر جاودان

امر اسلهٔ پنجم بجهت وثوقی برکت مخدوم معالی شیم حافظ ابوالقاسم مشتمل بر برکت
جسیم بخشیده یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن نوربخش پیرایهٔ دین زینت
افزای بزم یقین فروزندهٔ شمع علم و کمال فرازندهٔ لوای حلم و افضال ظلمات
قلوب را انجلیات تاریکی خاطر را مشکوة دریکتای بحر فصاحت گوهر گران بهای
کان بلاغت سرامد دانشوران باریک بین سر گروه دانایان دقیقه گزین از حفظ و
عنایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان داراد بعد تقدیم آداب و تسلیم که صیغهٔ
معتقدان صمیم است معروض رای زرین خاطر مهر گزین میگرداند که قبل ازین فضیلت
و کمالات دستگاه میر اسد الله نوشته بودند که قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ
واثق الانقیاد منازل شناس عالم قدس حقائق دان معالم انس قطب سپهر حدیث
خورشید فلک معرفت میان صاحب سلمه الله تعالی بفرخی و فرخندگی قطع
منازل و طی مراحل نموده شانزدهم ذیقعده بلدهٔ دهلی را بقدوم میمنت لزوم
رشک گلستان ساختند و عنقریب بخیر و خوبی عنان انصراف بطرف بلدهٔ لکهنو
میسازند یا از تاحال که مدت دو ماه گذشت نسیم خبر از ان گلشن فیض نرسیده درینولا که
رفتن سامی در تکیه اتفاق افتاده مصدع میگردد که اگر کیفیتی تازه از ان آستان فیض
نشان رسیده باشد ارقام فرمایند که خاطر عقیدت مآثر را نگرانی است زیاده ابرام مرفت
امر اسلهٔ ششم به زبدهٔ دوستان بی ریا محمد ضیا مشتمل بر صنعت ترک
حالتحریر یافت مخلص پرور دوست نواز امر اسلهٔ ابتهاج بخش بدست آمده تخفیف
مشغلهٔ ورود افروخت کلبهٔ تاریک دوستان را ضیا بخشید آنچه از اظهار شیخ
امین که این اخلاص گزین امسال غلهٔ زمین متعلقهٔ مدد معاش مشار الیه

که در ده هواخواه است امید به مرقوم خامه مشکین شمامه گردیده بود چند بار بهمانیت
غیریت این داعی بالخیر متعلق نیست لیکن کیفیت این است که در حین حل مزارع آنجا
بهفت روپیه سابق دستگردان مشارالیه داده بود و ازین جهت که آن دیهقان با وجود (قصد دل ۱۲) (نام دیهقانی)
انقضای وعده در ادای آن اهمال میکرد و غله این فصل عوض قرض
خود نگاهداشته در بصورت تقصیر فقیر نیست توجه نموده مومی الیه را معقول (گذشتن ۱۲)
فرمایند که دین او بدهد و غله خود ببرد و عبث مرد آدمی را بدنام نکند زیاده است
مراسله هشتم (بفتح قرض ۱۲) شریعت و فضیلت پناه قاضی قصبه بریلی مشتمل بر ترک خاتمه تحریر
یافت انجمن شریعت غرا محفل ملت بیضا بوجود شریف و عنصر لطیفه
زیب دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمده ارباب اسلام و ایمان (پرورش)
اسوه اصحاب صدق و ایقان حامی طریقت نبوی ناصر شریعت مصطفوی حضرت
جی رونق گیر و جلاپذیر باد. بعد تمهید مراسم عقیدت و تشیید لوازم عبودیت معروض (نگاهدارنده ۱۲)
رای بیضا ضیا میگرداند که حامل عریضه نیاز محمد علی بیک منزل حویلی در قصبه بریلی (استوار کردن ۱۲)
و سید عبدالقوی ساکن قصبه مذکور بغرور جاه و ثروت او را ناتوان کم قوت شمرده
از ان حویلی بیجا کرده رجا انست که درینباب توجهی مبذول گردد که دست متعدی کوتاه شود
و این مرد مظلوم به یمین توجه شریف بحق رسیده شکر سامی رطب اللسان عذب البیان (زبان شیرین)
باشد دولت جاوید غلامی کناد. مراسله نهم بحلاذی استظهاری
میان بشارت الله مشتمل بر ترک دال تحریر یافت ملاذا معاذا بوصول ملاطفه معطفه
ریاض اخلاص محبان سراپا اختصاص نضارت پذیرفت و خارستان خاطر محبان مهربان
رشک بهارستان گشت نتیجه برای ساختن عمارت متصل محل خود اینجا بشارت اشارت رفته استظهار امکان

زیرا که بهم رسم برشکال رهگذراب تمام شهرها ما ظرف هست پس ساختن خانه برسبیل گاه
کار عاقلان گاه گاه نیست بیشتر اختیار هست العاقبة بالعافیة هر اسله بهم مشتمل
بر صنعت ترک ذال تحریر یافت آنرا دستمال دا و بهمال آن سهمای قبلهٔ تحقیق
هادی آگاه دل ناسکان کعبه تدقیق برگزیدهٔ کونین حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد
را کامیاب مطالب دارین مآرب نشأتین ارادات صحبت و ابرکت از هر چه نوسید کم
است و زبان قلم در بیان آن ابکم لاجرم انیمر انتحب احواله وجدان همه آن نمود
مکشوف دل فیض منزل مینماید که باستماع مژدهٔ بهجت افزا نوید نشاط پیرا تشریف
شریف بخدمت خان والا و مشمول شدن بعواطف بیکران هزاران هزار انشراح و
اندوخت و در باطن اخلاص مواطن صد جا شمع کامرانی افروخت الحمد لله که اکنون
سامی بقرب جوار واقع شده ملتمس اخلاص آنست که همیشه بنگارش نامجات بهجت
آیات یاد فرما باشند مهربانا افادت و افاضت پناه فضیلت و کمالات دستگاه شیخ
نور الله که بدرس علم و بنیه قصبهٔ دلوکام [illegible] مدتی تمام میگذرانند حکام
سابق نظر بر استحقاق ایشان برآخرج [illegible] ایشان که اکثر بدروازه آن
فتوت کیشان رد میشوند یکه و سه یومیه بر بحال سائر قصبهٔ مذکوره مقرر کرده بودند
که پرگنه مرقوم بجاگیر خان [illegible] گشته خان مشار الیهم و سه ازان یومیه که خداداد
بالاتفاق حسنه استقامت شریف الحمد کار صورت گرفته و نسبت فیض طویت بتوفیق از
در سر انجام مهام کافهٔ انام مصروف ترصد آنست که هرگاه قابو دست بهم دهد
کوشش بکار برده روزینهٔ مسطور [illegible] بسابق بحال کنانند زیاده ازین اطناب گستاخی
هست هر اسله [illegible] بخدمت خان والا شان شمس الدین خان

مشتمل

مشتمل بر ترک راتحریر یافت عنایات الهی و توجهات شاهنشاهی شامل حال مسعود مآل
قطب فلک بهجت و مهر سپهر بلندی ناهید سمای حشمت و نجابت بلندی ناصب اعلام
ناظم مهام بسالت اقبال و معالی پناه شوکت و عوالی دستگاه خان عالی
الشان مخدوم مخلصان باد بعد تبیین اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم
گنجد مشهود باطن فیض موطن نموده که مخلص صمیمی از خدمت دیوانی صوبهٔ الله آباد
عزل آمده مدت دو سال به پیشگاه خلافت و جهانبانی مانده بعد از انکه حقیقت دین یار
بنده من کل الوجوه پیش متصدیان سدهٔ سنیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوبهٔ
ملتان خلعت عنایت پوشیده داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا مقید گشت خان بلند
مکان سلامت بنده زاده محمد تقی بجهت شادی کتخدائی خود عزیمت وطن از
آن نواحی با آن عوالی پناه مقرر است لهذا مصدع اوقات سامی میگردد که
مطلبی و مقصدی که مخلص با آن شوکت پناه تصدیع دهد توجه مبذول خواهند
داشت ایام بکام باد مراسله یازدهم بخدمت صدارت پناه شیخ امان الله
مشتمل بر ترک زا صدر نشین چار بالش صدارت و اجلال و ساده آرای انجمن کمال
شناس مقیاس مضامین علیا گوهر سنج قرطاس فضلا صدر مکارم اخلاق مورد
اشفاق همواره بر منصهٔ صدارت و کامرانی جلوه گر باشند بعد دعای ترقی عمر و درجت شوق
خدمت وافی بهجت روشن رای جهان آرای میگرداند که قدری وجه مدد معاش
و شرافت پناه شیخ صدر الدین که با این اخلاص نهاد در رابطهٔ اتحاد دارند بموجب فرمان عالیشان در
سواد قصبهٔ صدر پور مقرر است صدر سابق بنابر عنادی که با مشار الیه داشت سواد تصحیح مهر
خود اغماض نموده شیخ مسعود در منحو است که برای مقدمهٔ صدر بحضور صدر الصدور

برووورین اثنا خدمت صدارت این ستمکار بآن صدر الصدور دولت و اقتدار مقرر شده
باستماع طنطنهٔ فیض رسانی سامی متوقف شده بخدمت گرامی میرسد مامول که توجه و حسب مبذول
داشته به متصدیان لفرمایند که تصحیح نامه مهر خاص نمایند و بعلت عدم تصحیح حقیقت رشته
متعرض احوال این مسکین نشوند خلد ظلکم محدود باد همراسله دوازدهم
مشتمل بر تبرک سین تحریر یافت آفریننده لوح و قلم آن عطارد فلک خبرت
و هوشیاری مشتری اوج رافت و کامکاری گوشوارهٔ جبهه درایت کیمیای دانا
منتخب مجموعهٔ فطانت و بینائی راقم پیشانی اهلیت کاتب اوراق اهمیت
متحدان عطوفت پیرای بهیه رای راکامروای مطالب محبان دارا و بعد تمنای
مواصلت که مجملی ازان مفصل گزارش و نگارش نمی پذیرد و بیشتر از بیان گنجایش
نمیگیرد بر ضمیر یگانگی تخمیر پیدا نمیگویدا که در شولاپروانه درگاهی بهسر نواب جمدة
الملک مدار المهام نظام وزارت و معالی پناه وارد گردیده که مبلغ مطالبه ذمه بندهٔ
درگاه خلائق پناه بموجب فرد علیحده بمعرض وصول در آورده داخل خزانهٔ عامره نمایند
و فردی که ملاحظه شده پانصد روپیه محرران دفتر والاقلم داده اند و حال آنکه خیرخواه خوب میداند
که زیاده از صد روپیه نخواهد بود بنابران مرقوم قلم محبت میگردد که این مراتب را تحقیق
کرده بنگارند تا معلوم شود که متصدیان دربار جهان مدار این زر را از کدام بابت
نوشته اند ایام شادمانی دیر بپاد همراسله سیزدهم بخدمت
اخوت و عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر تبرک شین تحریر یافت جمعیت
صوری و معنوی قرین روزگار خجسته آثار اخوت و عطوفت پناه را باد
نکهت دستگاه طراز آستین نظم نگار گریبان تعطف ⁂ ⁂ ⁂ ⁂

منبع عاطفت و مهربانی مجمع مرحمت و قدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران باد

بعد از ابراز مراتب آرزو و نیاز و اظهار لوازم عجز و انکسار مرقوع خاطر عاطر گردانیده

می آید که وصول مفاوضه واجب التکریم و ملاطفه لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات

بحجت صفات بوده موجب الوف مسرت و باعث صنوف بهجت گردید آنچه از نیسر بنیادن زمین

متعلقه محمد یعقوب که برای صحن حویلی مطلوب است و اظهار الله یار معمار که بر تقدیر پیمایش آن

زمین مرقوم حویلی بآئین پسندیده ترتیب می پذیرد و الا کج میگردد مرقوم قلم خجسته رقم

گردیده بود مهربانا اگر موهی الیه زمین خود را بخوشی و رغبت دست آن گرامی منقبت بیع نماید

پس بلا از مان بفرمایند که وجه قیمت رسانند و این زمین را بستانند و در صورت عدم

رضامندی روادار غصب و تعدی نشوند که حسن عاقبت را زیان دارد و از گنجی

خانه باک نیست حق تعالی سکنه حویلی را راست و درست دارد که بزرگان گفته اند بیت

ای دوست چه خانه مبطرازی چو در سازی به ز خانه سازی زیاده جسارت از حد ادب

بعیدست مراسله چهاردهم مشتمل بر صنعت ترک صاد تحریر یافت حکیم

علی الاطلاق آن مرهم بند جراحت دل خستگان گره کشای کار فروبستگان مهر

سپهر حذاقت و بهروزی اسقلیبوس دورانی جالینوس زمانی یگانه آفاق حکیم

عبد الرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب ارادت بعد آرزوی دیدار میمنت آثار و شوق

ملاقات بهجت آیات که مافوق البیانست مرفوع ضمیر منیر نموده می آید از آن هنگام

که آن آرام بخش خواطر حزین از موضع سورج پور جدا شده جانب بلده لکهنو رفته اند از

خیر مآل اطلاع ندارد و دل اتحاد منزل را نگرانی است چنانچه از جهت انتظار آدم را بجدیت

سپاهی فرستاده متوقع است که بارقام سلامتی ذات بابرکات دوستان مستهام را خرسند

وشادکام دارند مهربانا بحسب اراده نعمت الله ازان وقتیکه از بریلی در اینجا رسیده بکچندی از موافقت
مزاج بخوشی و ابتهاج بسر برده الحال زده وانده روز بکول دل پیدا شده ساعتی آرام
ندارد درچاره دوائی مؤثر ترکیب داده ابلاغ دارند که بتوجه اشرف هوائی آل و بر طرف گردد
زیاده ابرام نرفت **مراسله پانزدهم** بخدمت استظهار
مخدوم میر معصوم مشتمل بر تبرک صاد تحریر یافت بواب بهجت وشادمانی اسباب
کامرانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستری زینت افزای
محفل هنر پروری شیرازه بند مجموعهٔ سخن نخلبند معانی نو وکهن خاقانی عصر فرد و
دهر گشاده و آماده باد بعد از اشتیاق وافی مشهود رای صافی میگرداند که آن
واقبال پناه نتیجة الامارت مرزا الماس که قدردان معنی اساس اند وصاحب طبع و
شناس و بصحبت انایان نکته آفرین سخنوران دقیقه گزین میل تمام دارند وتا اینوقت در هر
مجلس که مذکور دانشمندی بمیان آمده برغبت کمال طلبداشته انواع رعایت واقسام
عنایت بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه درمیان
آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک نظم انتظام دهد بسیار خوب
است و بمقدار جوهر لیاقت وسخندانی آن مجموعهٔ دانش و معانی ظاهر ساخته خواهان
و مشتاق قدوم میمنت لزوم گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده
دوصد روپیه برای خرچ راه نزد آن خرد آگاه فرستاده اند آمال که زود شتاب
تشریف آرند **مراسله شانزدهم** بمیر محمد یقین دیوان صوبه بنگاله
مشتمل بر تبرک طاتحریر یافت وزارت و اعوالی پناه ابهت و معالی د
بعد از سلام خیر انجام واشتیاق تمام مکشوف آنکه در ینولا از وقائع

از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض اقدس اعلی رسیده که بسالت و ایالت پناه بشارت خان قلعهٔ
موضع سری نگر متعلقهٔ زمینداری سمری مفسد را محاصره کرده بعد محاربهٔ بی پایان تردد ها
نمایان مفتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از متمردان آن قوم که رفیق و نوکر او
بودند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار سوانح نگار آنجا در افراد علیحده اخ
معروض داشته که زمیندار راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده فرجام دغا کرده از هم
گذرانیده و بعد کشته شدن او کسان خان مشار الیه آن قلعه را در تصرف خود آورده‌اند
حکم مبرم و فرمان محکم عز اصدار یافت که بندهٔ درگاه خلایق پناه بآن وزارت و عوالی
دستگاه بنویسید که مقدمهٔ فتح قلعهٔ مذکور و قتل آن مقهور بواقعی و تفصیل لامع بجناب عالمیان مآب
معروض میدارد باید که موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آرند العاقبة بالخیر و العافیة مراسله
هفتم بخدمت مجموعهٔ فیض و فضل شیخ ابو الفضل مشتمل بر ترک خط تحریر یافت مهربانا
عطا وزارت و عوالی پناه دیوان صاحب سند موازی یکصد بیگه زمین از پرگنه مورانوان
بجهت خرج خانگاه حقایق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم
نوشته دادند خصوصیتا هنگ جگت سنگه چودهری آنجا با فقیر عهد کرده رفته که اراضی
مذکور را در موضع زید پور متعلقهٔ زمینداری خود پیموده بدهد چون منصب حکومت آن محال
بوجود آن معدن فضل و کمال مزین و محلی است آمال که بهیچ لا از توجه و تاکید بمندول فرمایند
که چودهری مرقوم زمین خوب و صالح از سواد آن قصبه پیموده بتصرف کسان شیخ مشار الیه
واگذارد که بروقت تردد نماید والسلام مراسله نهم بخدمت امیدگاهی شیخ
خلیل الله مشتمل بر ترک عین تحریر یافت ظل رحمت و سایهٔ مرحمت قبلهٔ کونین
خداوند نشانیتن تا دور فلک الافلاک و ثبات کرهٔ خاک

برتابد که بندگان بهستهام مطلع مستدام باد پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم التماس
مینماید که از آن هنگام که آن قبلهٔ والامقام جانب قصبهٔ نگرام تشریف برده‌اند از روداد آن
نواحی هیچ آگهی نیافته از ینجهت خاطر فاتر انتظار بسیار دارد امید که از احوال ستوده مآل
بپیهم قلمی میفرموده باشند که موجب طمانیت خواهد بود قبلهٔ من شنیده شد که محبت و
رافت پناه ضیاء الدین درین روزها بر دهی تاخته مواشی بسیار بدست آورده اند اگر
این خبر مقرون بصدق باشد چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند که
درین سال قبله‌گاهی شیخ محمد فاضل سلمه الله تعالی ارادهٔ کشتکار دارند زیاده چه
التماس نماید مراسلهٔ نوزدهم مشتمل بر ترک غین تحریر یافت معنی شناس
حرکات علوی رموزدان انقلاب سماوی نقشبند دور افلاک نکته پیوند دائره رای
باریک بین مدارج سپهر برین مراتب سنج منازل پروین چشم دانش و بینش را
ضیا شیخ دریا همواره از انقراض زمان مصون و محروس باشند بعد از شوق حضور از
بیش مکشوف رای دوراندیش باد که درینولا نوشتهٔ رفعت و عوالی پناه مرزا خیرالله
پرگنه شاهپور بطلب خیر طلب رسیده بر وفق آن اراده دارد که زود و شتاب
خود را بخدمت ایشان رساند لهذا مصدع اوقات میگردد که دقیقه سنج
خردآگاه نگاه بسعادت ستاره‌ها نموده تا آخر این ماه تاریخی که مبارک و سعید
باشد اطلاع دهند که دران روز میمنت اندوز راهی این نواحی گردد زیاده ادب است
مراسلهٔ بستم بخدمت عالی شیخ ابوالمعالی مشتمل بر ترک
فاتحه تحریر یافت ملاذا اعتضادا وصول مکاتبهٔ محبت پیرا باعث نشاط گردید
آنچه درباب نوشتن حقیقت تسخیر قلعهٔ موضع پیرنگر متعلقهٔ زمینداری بهاری

تحریر یافته پر خامهٔ مرحمت شمامه شده بود مهربانا حقیقت این است که بتاریخ نوزدهم شهر
شوال زیب مسند دولت و اقبال میر کمال قریب و صد کس از جوانان ابطال و دلیران
عرصهٔ قتال انتخاب نموده لباس سناسیان در بر کرده از پیش خود در خدمت آن صوب ساختند
چنانچه آن جماعه هنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازهٔ قلعه نزول کردند متحصنان
بیخبر ازین معنی مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع و مدارات پیش آمدند و بعد از آن که دو
پاس از شب بگذشت جوقی کبهرداری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود
بر سر آن قلعه رسیده جماعهٔ اول که سناسی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند
با مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه عبث کشته میشویم اگر اندرون در آئیم بقول آنکه
مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جان دهی دریغ نخواهد بود حاصل که باین
منصوبه درون قلعه آمدند بهرگاه میر مذکور با جمعیت مذکور آن قلعه را گرد کرده در بکشادند
و جماعهٔ اول و ثانی از درون و بیرون شمشیر با علم کرده بر سر مخاذیل ریختند
و خون آنها بخاک مذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان جان بسلامت
نبردند قلعه باتمامی امتعه و اقمشه و اسلحه بدست مبارزان اسلام در آمد حقیقت
این بود که ارقام نمود در جشن سرور و آرام رام باد و السلام مراسله
بیست و یکم از طرف شیخ رحمت الله مشتمل بر ترک قاف تحریر یافت فقرهٔ
ناصیهٔ سعادت و ارجمندی ضیاء دیدهٔ بخت بلندی برخوردار کامگار ستوده
سیر بخت جگر بهنال گلشن عزت و جاه میان نصرت الله همواره در
پناه حضرت ذو الجلال بوده خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات فرح حیات و
آرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که صدارت و عوالی منزلت دیوان الصاحب سلمه الله تعالی

بخدمت سوانح نگاری پرگنه بهونباری بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نمودند
در خلوت طلبیده وانچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده چنانچه همان ساعت در همراهی ارادت نگر آمده
لهذا نوشته میشود که آن برخوردار رخت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا که برای همراهی مطلوب
است بموجب اظهار رهنمون پیاده زود و شتاب شبا شب بفرستند مراسله
بست و دوم بخدمت مقرب عتبه بانی مقبول بارگاه صمد اضیا بخش دلهای
شاه لطف الله قادری از طرف اقبال و معاپناه میان محمد حاتم مشتمل بر ترک کاف تحریر یافت
پیر روشن ضمیر سلامت چند سال بندگیله زچند سال هوا اسلام در سر دارد اما وسیلتی میخواهد تا بواسطه
نخست امین اتب بعنوان مناسب بعرض اقدس اعلی رسید باعث عفو جرایم و صفح ذنائم او شود بعد بایمن و سعادت
عظمی مشرف شد بغلامی آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بمرتبه افراط رسیده احدی از
اعیان و مقربان را برای عرض این مقدمه جرات نمیشود لهذا اراده خاطر او در عقده تاخیر
افتاد چون سخن والای آن مقتدای غنی و فقیر پیش استادهای پایه سریر تاثیر تمام
دارد توجه فرموده آنحضرت مقدمه را بعرض رسانند تا خواهش باطن او بعرصه ظهور در آید
آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد مراسله بست و سوم مشتمل بر ترک لام
تحریر یافت بر ضمیر منیر زبدهٔ خاندان مصطفی اسوهٔ دودمان مرتضی صدر نشین بزم
عزت و تمکین میر سید محمد امین پوشیده و پنهان نماند که پریروز از نوشته شیخ
محمد منیر وز ظاهر شد که دزدان نکوهیده شیم بتاریخ دوم شهر رجب موضع ظفرپور را از تصرف
کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز بر آورده خود با مردم بسیاری در آن موضع استقامت
ورزیدند صباح آن شیخ مذکور بر آن موضع تاخت نموده دزدان مرقوم را محاصره کرد از طرفین
جنگ عظیم در میان است فقیر بمجرد استماع این خبر جراحت تمر زمینداران نواحی را پیش خود خوانده

که روانهٔ آن صوب شود درین اثنا استماع رفت که مفسدان بخت برگشته شعار در نشیب از ده بر آمده آواره
دشت ادبار شدند هنگام بر آمدن جمعی کثیر از مطرودان شقاوت تخمیر کشته و اسیر شدند نهایت ابرا
مرقوم خامه نیاز میگردد که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد در خدمت شیخ صاحب
مبارکباد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ قائم باشد شبا شب آگهی دهند که بسرعت
در انجا رسیده شریک کار گردد شاید بهجت هم آغوشش باد هر اسلة السبت و
چهارم بدوست بی بدل سنتوکهه رای به ترکیم ترقیم یافت چهرهٔ روزگار خجسته آثار
عنوان نسخهٔ دوستداری فهرست جریدهٔ هوشیاری روشن عقل ستوده رای
سنتوکهه رای انبارهٔ فضل حضرت داور زیبا و ریبا بعد فراوان اشتیاق که اگر نویسندگان
آفاق باتفاق گرد آیند هرگز بسیاق و سباق آن دفتری بپایان پی نبرند واضح و
لائح باد که بیباقی پرگنه شاه پور وغیره که وزارت و عوامل دستگاه دیوان صاحب متعلقه باجارهٔ
هواخواه داده بودند بعنایات الهی بر طبق قرار داد زر آنجا رسانیده شد والحال سال نو در رسیده
تعهد نیست که آن نصیر الاحبا نوعی سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق پابیاقی آن
پرگنات بعهدهٔ دوستدار تفویض ماند زیاده چه نگاشته آید هر اسلة السبت و
پنجم مشتمل بر ترک نون بخدمت معدن شفقت و اخلاق شیخ خدا بخش تحریر یافت
استظهار امجد و ماخذ بخشیگری صوبهٔ اودیسه بسیادت و عوالیهمت مبیه
صلابت که فقیر را در خدمت مشار الیه از قدیم دوستی هست از حضور سرافراز شده در
مقر گردیده و مبیه مرقوم که به بلدهٔ کوژه رسیده در کلبهٔ هواخواه فرود آمده بعد
ملاقات یکدیگر ظاهر شد که موصی الیه را پیش دست مطلوب است چنانچه
طلب جوهر لیاقت و کار پردازی سامی ظاهر ساخته مشتاق گرد

لهذا التصدیعه می‌دهد که اگر اراده چاکری در خاطر است باید باشد زود باید رسید والسلام

مراسله بیست و ششم به زبده دانایان شیخ نعمت الله به ترک و اتحریر یافت

ملاذ احبا اعتضادا شنیده شد که بهارمی نام شخصی در قصبه باڑی پیدا شده باظهار آنکه من کیمیاگرم مردم بسیار فریفته زر ساخته حتی که آن اعتقاد سرشت با بد نهاد اعتقادی بهم رسانیده اند از انجا که مشار الیه مردی دغاباز است چنانچه پیش ازین در بلده بریلی مبلغی کلی از برادران خان عالیشان صالح خان متصرف شده گریخته رفته باید که آن استظهار زینهار از دست آن مکار حیله دغا نه چشند بلکه مردم دیگر را از نیمعنی آگاه سازند تا احدی چیزی یا پشیزی بامید کیمیا بآن عیار ریا داده ضائع نکنند زیاده زیاده است

مراسله بیست و هفتم بخدمت شفیق ذو الاحترام شیخ محمد نظام به ترک با تحریر یافت

فیض بخشا عالیشا درینولا از نوشتجات اخلاص اساس شیوداس معلوم شد که میر محمد باقی خدمت گروربندی پرگنات پائیباقی سرکار باقی آباد که از حضور لامع النور به محمد رضوی برادر خورد وی مقرر است بنام یکی از آشنایان خود میگیرد و مرضی وزارت علوا منزلت نیز همانست از انجا که این بخیت را در خدمت دیوالصاحب چندان عبودیت و دروشناسی نیست و محض بر لطف آن مرادبخش نامرادان نازان و شادمان میباشد امیدوار است که درینباب نوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد که خدمت آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت در ترقی و تزاید باد

مراسله بیست و هشتم به ترک یا تحریر یافت

عروس مطالب و مقاصد همه آغوش ملاذ مهربان استظهار دوستان خواجه محمد خان باد بعد الوف شوقی چنین ...

مکشوف خاطر عاطر آنکه در زمان هنگام که مخلص مستهام بحکومت پرگنه بگرام استقامت
داشت مبلغ پانصد روپیه بمردمان بعضی دهات بوعدهٔ چهار ماه دستگردان داده بود
اتفاقاً درمیان اثناء مداران پرگنه از عزل بهواخواه بعهدهٔ رفعت و شرافت پناه
خواجه محمد یاد تعلق گرفته خواجهٔ مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر وعدهٔ مذکور بمعرض
وصول در آورده رسانیده خواهد شد بعد از آن توجه نکردند الحال که بمجال مرقوم
باهتمام خدام والامقام در آمده ابرام آنست که بمجلا زمان امر شود که آن زر را عجز رسانند
جمع خادم
که از کرم عام دور نخواهد بود والسلام

قسم سوم در رقعات

رقعهٔ اول مشتمل بر صنعت تجنیس لفظی ـ احباب الوجود وجود فایض الجود وان سیمین
چمن وداد تاب آفتاب بخش خداداد سرمایهٔ سداد و صلاح محمد صلاح را بر بساط
راستی
انبساط جلوه گر دارا و بعد دعای مدعا آنکه وصول غایه نامی موجب حصول شادمانی
گردید و مضمون مندرجه درجهٔ وضوح یافت حسب ارشاد آن سمتا وحدیقه وداد یک
تهان کمخواب خریده نموده بدست عبدالرسول مرسول ساخته امید که همه بن منوال نوال
یاد آوری که مرآت آئینه صدور مهجوران بصدور آن پر نور خواهد شد آرام بخش این مسکین
جمع صدر بالفتح بمعنی سینه ۱۲
بی تسکین باشند. رقعهٔ دوم مشتمل بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد
ممد کرم وداد طرهٔ عمامهٔ سداد محمد عماد را همواره مسرور دارد دعا و سلام محمد
گسترانند ۱۲
اسلام مطالعه آمده معلوم دل معصوم گردد که داور دادار هر که را از روح آگاه داد او را
الها
اصل مدعا در کار هر دم ادراک کرده الحمد لله که دل مکرم در کل امور اطلاع دارد
دریافتن ۱۲
که حامل مراسله محمد کامل اراده درگاه والا کرده و در همه علم کمال دارد امل
که مد ماده او رسم کرم مسادر گردد که مراد او در عرصه حصول رسد

رقعهٔ سیوم مشتمل بر حروف منقطع داور داد ارآن آدام دل دوران را از انوار دوران دور دارد از دوری آن ورق ورد دو داد روح و دل مرد درد و آه زار روز زرد دارد **بیت** مزار زر رزم زرد دوری او ❋ درد دل دار زرد دارد وزار ❋ رب ودود زود آن دلدار مرا در دارم آرد که از داروی آن دوی درد دل رود **بیت** دارم آه و زاری از دوری او ❋ ذوق دل زان روی ارم آرزو ❋ رقعهٔ چهارم مشتمل بر الفاظ موصل بدوستی که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفهٔ مجموعهٔ خلت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق معه یک تسبیح عقیق عیش بخش تحیف محمد عطیف چشم که تا شیل صحبت همه بهجت همیشه همبر بن نمط به تسطیر خط به محب یکتا منبسط کنند رقعهٔ پنجم مشتمل بر صنعت واسع الشفتین یعنی از خواندنش لب بلب نرسد تحریر یافت ایزد تعالی آن والا گوهر عالی نژاد و ستوده خصلت خجسته نهاد شیخ سجاد را از نیرنگ روزگار و ناهنجاری دور دوار در حراست خویش داشته شاد و خوشوقت داراد ارزو دیدار کثیر از آنست که در تحریر آید و شوق لقای زیاده از آن که در شرح آن کشاید خصوص درینولا از لسان کسان استظهاری شیخ احسان ظاهر شد که ایشان در شهر شوال جهت دیدن دوستان خیر سگال راهی آن نواحی خواهند شد خواهش دل صد چندان گشته و استیلای خاطر از اندازه گذشته آری **بیت** وعدهٔ وصل چون شود نزدیک ❋ آتش شوق تیزتر گردد ❋ توقع آنست که در خور ارادهٔ خاطر خطیر دیار دوستان را رشک گلستان سازند و خستگی دلها را از داروی وصل زایل گردانند زیاده زیاده است رقعهٔ ششم مشتمل بر صنعتی که در خواندن لب بلب برسد مهربان معتاد مخلصان میان محمد نعمان پیوسته مشمول مراحم ملک منان باشند

مکتوب مطلوب با مسرت اسلوب مصحوب محمد محبوب بدو عجب بخشید مرا تی مطلب محمد معصوم
که مرقوم بود بموافق ایمای بخشیم انجام مینماید متوقع که بهمین نمط به ترقیم مکاتبات انبساط
تشمیم ابتهاج بخش محبان صمیم باشند بشتر مبادرت نمود رقعه هفتم مشتمل بر
الفاظ دامن در از مخزن اشفاق معدن اخلاق شیخ آفاق محمد کامل فضل حضرت خالق
علی الاطلاق باشند پس از آرزوی بی پایان و اشتیاق فراوان مرفوع باطن فیض اطن
مینماید از آن روز که آن گل خندان ریاض فرزانگی از مجلس یاران یکدل مهر اسل
بپای غربت شدند دل یکرنگان چمن یکرنگی چون تن بیجان پژمردگی گزیده بلکه جمیع
ساکنان این نواح را روح از تن رمیده بیت چو آن جان جهان دامن کشان
شد از چمن بیرون ٭ روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون ٭ همین متعال
سببی سازد که بفرخی و فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین سرزمین اتفاق ا
تا افسردگان وادی فراق از وصال جان بخش آن والا منش زندگی و تازگی از سر گیرند رقعه
هشتم به برادر سعادت منش شیخ خدابخش مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش بالا باشد سعادت
کامگارا مدتی دو ماه هست که رفعت و شهامت دستگاه حسن خان مهمند از صدمت
امانت سرکار بند معزول شده انتظار آمدن عامل نو که از حضور موفور السرور
گشته بود والحال از نوشته اعتضاد دوستان محمد زمان ظاهر شد که عامل مذکور در
مقام مرور از عارضه درد شکم درگذشت لهذا از آن کامگار متوقع است که از محمد زمان استفسار
نموده مفصل مرقوم سازند تا معلوم شود که سانح مسطور از کدام طرف مسموع شده والسلام
رقعه نهم بخدمت شیخ محمد مبین مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش پائین باشند
مشفقا احبابا امیدگاها مراسلهٔ سامی و رسالهٔ گرامی در وهم سعید سعید موجب طرب

فرستاده شده مراد از خط ۱۲ فرستاده شد ۱۴۵ دقت

وسر و گردیده دربان سبحه زدار آب که مسطور بود حسب الایمای عالی سیر مصطفی
در او بیرسید و مبیتی این صاحب العلهاه مسند کار گوهر دریا کرم سیر محمد اکرم سپرد امید کلی دارد
چنانکه هی موصی الیه بطوریکه باید بمیسر آید و السلام رقعهٔ دهم بمعدن اتحاد شیخ الهداد مشتمل بر
صنعت و بحرین ابیات ای گل پاکیزه باغ وداد * بر دل دانای تو مخفی مباد * کز غم هجران
تو دل شاد نیست * کشور دل بی رخت آباد نیست * خواب شد از دیدهٔ طاقت ز تن * رنگ
شد از چهره و نطق از دهن * لاجرم از حضرت عز و جلال * دمبدم این هست امید سوال * که دگر
وصل تو عیشم شود * هر چه ز هجرت کشد از پیش و بر * تا دم صحبت تو دارم رجا * کز ره الطاف و زروی
وفا * یاد کن از نامه و پیغام خویش * شاد کن از رقعه ارقام خویش * رقعهٔ یازدهم بخدمت
ناظم مناظم سخندانی شیخ سبحانی مشتمل بر صنعت نظم و نثر ابیات
دل نواز از فتوت آیینا * چاره ساز عطوفت آگینا * مدتی شد که از جناب شریف * خط
سامی بدین نحیف ضعیف * نرسیده از این همه شب و روز * خاطر دوستان مهر اندوز
شدت و سوز میکشد هیهات * که بیکبار آن ستوده صفات * اینچنین بی عنا
این آیین آشنائی بود * بلک بیگانگی است بعد از این * چشم دارم از آن ادیب محفل تمکین
آنکه از نامه یاد فرماید * تا دل خسته در نشاط آید رقعهٔ دوازدهم بیار یکتا
مصحح عطا که لفظ گوش بهم آمده خرد پرور دانش گستر از آن وقتیکه خبر از گوش سپهر گروه
دانایان هنر نیوش بگوش این مخلص حلقه بگوش رسید قرار و آرام مطلق از گوشهٔ خاطر
رمید و تن مانند گوشه ها کمان خمید بیت گوش تو شنیده ام که دردی دارد * در دل من بگو
تو رسید * سمیع گوش تقدس تعالی دعای گوشه نشینان گوشه نامراد بگوش اجابت مستجاب شنود
آن گوشوارهٔ جریدهٔ مردمی را از گوشمال زمانه مصون دارد و ... شفا

نگوش امین گوشه گرفته با وفا رسانا و تا مشاطهٔ تقدیر لایزالی در ناخن عمر انس ایام ولیالی

هست گوش حال عالی بگوشوار خبر خوشحالی مزین و محلی بلور رقعه سبز و بسم مشتمل بر

صنعتی که لفظ لب بهم آمده ساقی ایام جام آرزوی آن خنده لب فسقه خنده روی شمس

عارض بنفشه موی را که لب لطافت از لطافت لب او خندان هست و شیرین

لبان را به رشک لبش لب حسرت بدندان هست باده عیش و طرب لبالب دارا و از سختی ایام

هجران جان بلب رسیده اشک خونین از چشم چون لب انهار روان گردیده خالق

لب و دندان سببی سازد که لب و دهن دندان مفارقت آن پسته لب و نار دندان

زود خرم و خندان گردد بیت وه چه شود گر شبی بر لب تو نهم لبی

تا بلب تو بسپرم جان بلب رسیده را تا رفع حجاب دوری ترقب آنست که آئینه

قلب مهجوران و لفگار را که از غلبهٔ زنگار فراق تیره و تار است بصیقل یاد آوری شک آئینه

سازند یک سپر لب گردان که حسب طلب خیر طلب شمشیر خان افغان از مشرق آورده بود

طلب علی برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جسارت بد عالک کشادن

بی ادبی هست لب مطلب آن لب ایام چون لب گل به نسیم بهار متبسم باد رقعه

چهاردهم به محمد یعقوب مشتمل بر تواتر لفظ نواز سحر یافت و فرازده است

نوازا ازان عهد که گردون دون نواز این بی نوا را از بزم آن یار جان نواز جدا انداخته

غم فراوان در کلبهٔ باطن نوازده حال این بی نوا زیر و زبر کرده چنانچه حالتی

که از مفارقت آن دوست سراپا ناز برین نیازمند میگذرد از لسان سعادت طراز

محمد نواز ظاهر خواهد شد آمال که تا حق مسکین نواز بملاقات شریف بنوازد بنوازش

مکاتبات بهجت نواز مسرور دارند و انبساط بر روی آن زمانه واز باد الحمد لله و المنة

که رساله غریب که بانشای عجیب موسوم گردیده بعنوان پسندیده و آئین گزیده صورت
اتمام پذیرفت و این صحیفهٔ بی نظیر که بصنعت بدایع مرقوم شده و بطریق خوب اسلوب مرغوب
پایهٔ اتمام یافت همه خطش نقطی دیگر بی نقط زیباست و هر مکتوبش بقسمی علیحده رونما همین متعال
غیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین از بهار قبول دلهای فطانت آگین تازه
و ریان داراد **قطعه تاریخ** صد شکر کز عنایت دادار ذو الجلال * شد ختم
این رساله رنگین و جانفزا * از بهر سال او چو بجستم ز تالی * دانش بگفت نسخهٔ والا و دلکشا

تمام شد

لآلی شاهوار سپاس بیقیاس رحمان و ثنای بیمنتها صانعیست که از یک قطرهٔ آب هزاران گوهر آبدار فائق تر از آفتاب
بصدف وجود در آورده و انشای عجائب مصنوعات و غرائب مبدعات بر قدرت کامله و وحدت بلیغست
روشن و جواهر زواهر نعت و منقبت نثار حضرت والای گوهر خانه خیر البریست که شعشعهٔ نور ذات با برکاتش
ظلام کفر و ضلال را یکسر نابود کرده و نشر کرامات متابعان با جاه و جلالش بر علو شان آن
انسان عین کون و مکان حجتی است مبرهن درین ایام اشتهار علم و هنر التیام حسن جلوه افروز
مخدرات متنوعهٔ کتب مطبوعهٔ مطبع حسنی انظار شائقان را نزار روکش بهار گردانیده و بهر چه
از بحر فیض سر کشیده شاداب کن تشنگان وادی استفاده گردیده چنانچه الحال نسخهٔ مجموعهٔ صنائع گوناگون
و معدن فوائد بوقلمون موسومه بانشای عجیب که اسم با مسمی است و هر فقره اش هم جنس یک جوهر
و طغرا دوباره بحلیهٔ تصحیح مولانا مولوی قدرت احمد صاحب متوطن قصبهٔ گوپامو متحلی آمده بتاریخ بستم
شهر ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری قبای انطباع در پوشید الحمد لله علی ذلک بود و نقصد

قطعه تاریخ پی تنشیط طبع شائق آمد * چو در طبع حسن نشری عز سخت
سرا از دل مقبول تاریخ * بگشا طبع انشای عجیبی